

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هفتاد و هفتم، تابستان ۱۴۰۴: ۱-۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۳

نوع مقاله: پژوهشی

خرد، تدبیر و رأی نزد زنان شاهنامه

* امیر واثق عباسی

** عبدالعی اویسی کهخا

*** عبدالله واثق عباسی

چکیده

شاهنامه به عنوان یک شاهکار ادبی، نه تنها عرصه بازتاب روح دلاوری، شرح جنگ‌ها و حماسه‌های بی‌بدیل است، بلکه آوردگاه اندیشه و خردمندی و میدان تضارب آرا و تجربه‌های گران‌سنگ نیاکان ما نیز به‌شمار می‌رود که به صورت خصایص مدنی و فرهنگی برای ما به یادگار مانده است. حضور درخشان بانوان در اغلب داستان‌های شاهنامه، همپا و همپایه مردان، ستودنی است. این درخشش و نقش‌آفرینی در عرصه‌های گوناگون از جمله بحران‌های پیچیده اجتماعی-سیاسی همراه با هوشمندی و پاکدامنی، خیره‌کننده است. هرچند درباره مسئله زن در شاهنامه فردوسی، پژوهش‌های قابل‌تقدیری درباب مباحث داستانی، عاطفی و برخی جنبه‌های دیگر انجام شده، تاکنون تحقیقی مستقل در زمینه خردورزی و رایزنی زنان در حماسه ملی ایران تحریر نشده است و این ضرورت تدوین چنین پژوهشی را بایستگی می‌بخشد. این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی و با ابزار کتابخانه‌ای تدوین شده است. چشم‌انداز نتایج تحقیق نشان

* دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران

a.vacegh@yahoo.com

** نویسنده مسئول: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران

oveisi@lihu.usb.ac.ir

*** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران vacegh40@yahoo.com



می‌دهد که فردوسی در خلال شاهنامه درصدد است تا هم نقش دلاوری و دلاویزی بانوان را در صحنه‌های مخاطره‌آمیز و هیجان‌انگیز رزم و بزم دوره‌های اساطیری و تاریخی شاهنامه نشان دهد و هم عیار کاردانی، چاره‌گری و هوشمندی آنان را در کمال نجابت و شایستگی به تصویر کشد.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه فردوسی، زنان، خرد، تدبیر و رأی.



مقدمه

شاهنامه فردوسی، گنجینه‌ای از ارزش‌های انسانی، موازین و مبانی درخشان ادبی و فرهنگی و افتخارات ملی و باستانی ایران زمین است. در واقع شاهنامه، آینه تمام‌نمای آداب و رسوم، دلاوری‌ها، فداکاری‌ها، اخلاقیات و مذهب و حکمت و دیگر مظاهر فرهنگ، تاریخ و تمدن ایران باستان است که اندیشه‌ها و آرمان‌ها و فراز و فرودهای روحی قوم ایرانی -از سپیده دم تاریخ تا پادشاهی یزدگرد- در آن بازتابانده شده است. وزیران، منجمان، پیشگویان، موبدان، بزرگان، پهلوانان و نزدیکان، نقش اصلی را در مشورت و رایزنی شئون مختلف به عهده دارند. حضور برجسته و شگرف زنان در حفظ، ترویج، تقویت و تثبیت ارزش‌های اخلاقی، فرهنگی و تاریخی ایران، تأثیر بسزایی داشته است. نقش چندگانه زن به عنوان مادر، همسر، رایزن، سفیر، جنگاور و حتی رأس هرم قدرت در کمال ذکاوت، هوشمندی و فداکاری، بسیار چشمگیر است. اهمیت مشورت و رایزنی در شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی تا بدان پایه است که در لسان مبارک قرآن، آیه ۳۸ سوره شورا «و امرهم شوری بینهم»، آیه ۱۷۴ آل عمران «و شاورهم فی الامر» و نیز در آیات ۱۷ و ۱۸ سوره زمر به صورت ضمنی بدان توصیه و تأکید شده است.

بررسی داشته‌های مادی و معنوی یک ملت که از آن به فرهنگ یاد می‌شود، بدون تحلیل مقام و موقعیت زن و سهم وی در چهارچوب فرهنگ و تمدن این آب و خاک، کاری ناقص خواهد بود. یکی از جلوه‌های کردانی و کارآمدی بانوان در شاهنامه، حضور پررنگ آنان در امور مهم سیاسی-اجتماعی، جنگاوری و لشکرکشی و حتی سفارت و کشورداری است. خرد ضمن اینکه سرچشمه اصلی رأی و تدبیر است، نخستین و مهم‌ترین عنصری است که در گزیده‌های زاداسپرم، مینوی خرد، بندهشن، گاتا‌های اوستا و شاهنامه بدان توصیه شده و در عین حال یکی از مفاهیم و عناصر برجسته در همه شاهکارهای ادبی جهان و ادیان و مکاتب مختلف تمدن‌های بشری محسوب می‌شود.

شاهنامه فردوسی، گنجینه سرشاری از حکمت و خردورزی است «که در آن بیش از ۵۰۰ بار، واژه خرد و خردمند و بیش از ۱۵۰ بار، واژه روشن‌روان آمده است» (ولف، ۱۳۷۷: ذیل واژه خرد و روشن‌روان) و خردمندی و رایزنی در آن، بسامد بالایی دارد. مفهوم خرد، یکی از مفاهیم اصلی و کلیدی در فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی است. این مفهوم در

طول تاریخ و همگام با رشد علوم عقلی و استدلالی و پیچیده شدن زندگی و روابط آدمیان، دستخوش تحولات گوناگون شده و معانی ضمنی متعددی را پذیرفته است (صرفی، ۱۳۸۳: ۶۵-۹۲). در شاهنامه گاهی «رأی» در نزدیکی «فر» آمده است، اما ممکن است «در عین حال» بر معنای دیگری مثل «خرد» و «تدبیر» هم دلالت کند. این نکته بدان معناست که «رأی» به مرور زمان معنای «خرد» و «تدبیر» و «نظر» و مانند آن را هم به خود گرفته است (خطیبی و قائم‌مقامی، ۱۳۹۲: ۲۲۳-۲۴۴).

در یک کلمه، شاهنامه کتاب «زندگی و مرگ»، زندگی سرشار و مرگ سترگ است. در نزد قهرمانان بزرگ شاهنامه -چه زن چه مرد- مرگ، پایان عمر نیست؛ سستیغ و نتیجه آن است (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۲: ۲۶۱). در شاهنامه نه تنها بازوها و شمشیرها به کار می‌افتند، بلکه داشته‌های معنوی و ذخایر روان و خردمندی قوم ایرانی نیز به نمایش گذاشته می‌شود. در شاهنامه، «تعدادی زن بسیار بزرگوار هستند که نظیر آنها از حیث رنگارنگی و دلاویزی، نه تنها در آثار دیگر فارسی، بلکه در آثار بزرگ باستانی سایر کشورها نیز نمی‌توانیم ببینیم. اکثر زنان شاهنامه، نمونه بارز زن تمام‌عیار هستند. در عین برخوردار از فرزانی، بزرگ‌منشی و حتی دلیری، از جوهر زنانه به نحو سرشار نیز بهره‌مندند» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۹۱: ۱۱۳). اما همین شاهنامه، گاه به ملاحظات سیاسی و گاه از سر ناآگاهی، قربانی برداشت‌ها و داوری‌هایی ناروا به اتهام زن‌ستیزی شده است (عباسی و قبادی، ۱۳۸۹: ۱۰۹-۱۳۸). چنان‌که مثلاً نولدکه در حماسه ملی ایران آورده است: «زن‌ها در شاهنامه مقام مهمی را حائز نیستند. وجود آنها در منظومه بیشتر یا از راه هوس و یا از راه عشق است» (نولدکه، ۱۳۷۹: ۱۶۱). کریستین‌سن، خاورشناس دانمارکی می‌گوید: «رفتار مردان نسبت به زنان در ایران باستان، همراه با نزاکت بود. زن، چه در زندگی خصوصی و چه در زندگی اجتماعی، از آزادی کامل برخوردار بود» (کریستین‌سن، ۱۳۳۷: ۷۵). اسلامی‌ندوشن در کتاب «سرو سایه‌فکن» آورده است: «حضور زنان در شاهنامه -که یک کتاب جنگی است- لطافتی می‌نهد که نظیرش را در هیچ حماسه مشابه دیگر نمی‌توان یافت» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۵: ۱۰۲). زن در اساطیر و تاریخ، چهره‌های متفاوت دارد، زیرا واقعیات و حقایق مربوط به وی به دلایل و جهات گوناگون، یکسان نگریسته نشده و طبعاً به نتیجه‌گیری یکسان نیز منجر نشده است (رستگار فسایی، ۱۳۶۹:

۳۵۷). زنان خردورز و صاحب‌نظر حتی تا آنجا آینده‌نگری داشتند که مبدا مورد انتقام و سرزنش مردم قرار گیرند (اکبری، ۱۳۸۰: ۶۱-۸۱).

شایان ذکر است که از برخی زنان فقط نامی در شاهنامه آمده است مانند: ماه‌آفرید، از زنان ایرج که از وی باردار است، اسپنوی همسر تژاو تورانی، فغستان دختر کید هندی، ناهید دختر قیصر روم و... تعدادی دیگر، حضوری کم‌رنگ دارند، مانند: دختران سرو یمنی، همای و به‌آفرید خواهران اسفندیار، روشنگ دختر دارا و... تعدادی از زنان شاهنامه، حضوری جرقه‌وار اما مؤثر دارند، مانند: مادر سیاوش، سپینود دختر شنگل پادشاه هند، گلشهر همسر پیران ویسه، جریره دختر پیران و مادر فرود، مالکه دختر طایر غسانی و نوشه عمه شاپور ذوالاکتاف، دختر مهرک نوشزاد، پوران دخت دختر خسرو پرویز ساسانی و... حضور برخی دیگر چون آذرخش، خیره‌کننده و اعجاب‌آور است، مانند: تهمینه، گردآفرید دختر گژدهم، همای چهارزاد دختر بهمن، گلنار دختر کنیزک اردوان و... از اینها که بگذریم در شاهنامه تعدادی زن خردمند، دوراندیش، رایزن و در یک کلمه تمام‌عیار هستند که حضور و نقش‌آفرینی آنان در فراگرد حماسه ملی ایران، بسیار تأثیرگذار و سرنوشت‌ساز است، مانند: فرانک مادر فریدون، سیندخت همسر مهرباب کابلی، رودابه مادر رستم، فرنگیس همسر سیاوش و مادر کیخسرو، کتایون مادر اسفندیار، منیژه دختر افراسیاب، قیدافه شهریار اندلس، گردیه خواهر بهرام چوبین و...

پیشینه پژوهش

کتاب‌ها و مقالات متعددی درباره زن در ارتباط با شاهنامه تدوین شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود: طلعت بصّاری در کتاب «زنان شاهنامه» و محمدعلی اسلامی ندوشن در کتاب «سرو سایه‌فکن»، ضمن معرفی بانوان شاهنامه به نقش‌آفرینی‌ها و ویژگی‌های برجسته آنها پرداخته‌اند. همچنین ویژه‌نامه شفق، نشریه دانشجویان دانشکده خدمات اجتماعی با همکاری کانون نشر پژوهش‌های اسلامی، کتابی با عنوان «زن در شاهنامه فردوسی» یا «نقش زن در پیدایش و زوال قدرت از دیدگاه فردوسی» به چاپ رسانده است. منصوره اتحادیه در مقاله «زن در نظر فردوسی»، محمدعلی اسلامی ندوشن در مقاله «زن در دوره پهلوانی شاهنامه»، شمس‌الملوک مصاحب در مقاله «زن در شاهنامه»،

منصور رستگار فسایی در مقاله «زن در شاهنامه فردوسی»، منوچهر اکبری در مقاله «شایست و ناشایست زنان در شاهنامه» و حسین علینقی در مقاله «تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان‌های شاهنامه»، هر کدام به سهم خویش، نقش و مقام و موقعیت زنان نامدار شاهنامه را نقد و بررسی کرده‌اند.

ابراهیمیان و همکاران (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی مقام و چهره زنان در شاهنامه و ایلید هومر» و عباسی و قبادی (۱۳۸۹) در مقاله «مقایسه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی با ایلید و اودیسه هومر»، جایگاه زنان در این دو اثر را به صورت مقایسه‌ای، نقد و تحلیل کرده‌اند. همچنین یزدانفر و شیرینی به تدوین مقاله‌ای با عنوان «نقش اجتماعی، موقعیت و مقام زن در شاهنامه فردوسی و هزار و یک شب» همت گماشته‌اند. اما تاکنون پژوهشی در زمینه خرد، تدبیر و رأی نزد بانوان شاهنامه انجام نشده است. این پژوهش بر آن است تا مقام و موقعیت زنان بنام شاهنامه را به‌ویژه در عرصه تدبیر و رایزنی همراه با حس تعهد و مسئولیت‌پذیری و آگاهی از رموز سیاست‌مداری و خردمندی، تحلیل و واکاوی کند. موارد زیر به عنوان مشت نمونه خروار، نشان از فداکاری و هوشمندی بانوان شاهنامه دارد:

- فرانک، مادر فریدون:

خردمند مام فریدون چو دید که بر جفت او بر، چنان بد رسید
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۱۱۵)

- سیندخت: سام، یک زخم سیندخت را اینگونه می‌ستاید:

سخن‌ها چو بشنید از او پهلوان زنی دید با رای و روشن‌روان
(همان: ۲۴۲)

- فرنگیس، همسر سیاوش: پیران ویسه پس از وصف زیبایی‌های ظاهری فرنگیس، خردمندی و دانشوری وی را اینگونه می‌ستاید.

هنرها و دانش ز دیدار بیش خرد را پرستار دارد به پیش
(همان، ج ۲: ۲۹۷)

- گلشهر، همسر پیران:

که او بود مه بانوی پهلوان ستوده زنی بود و روشن‌روان
(همان: ۳۰۲)

- جریره:

بدو گفت رای تو ای شیرزن درخشان کند دوده و انجمن
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۳: ۳۳)

- کتایون:

زنی بود گشتاسب را هوشمند خردمند و دانا و رایش بلند
(همان: ۱۸۳)

- چهرزاد «همای»: روایت شاهنامه درباره همای، دختر بهمن و رعایت داد و دهش و آیین مملکت داری وی در بیت‌های زیر قابل توجه است:

به رای و به داد از پدر درگذشت همه گیتی از دادش آباد گشت
به گیتی جز از داد و خوبی نخواست جهان را سراسر همی داشت راست
جهانی شده ایمن از داد اوی به گیتی نبودی جز از یاد اوی
نخستین که دیهیم بر سر نهاد جهان را به داد و دهش مژده داد
(همان، ج ۵: ۴۸۷-۴۸۸)

- دختر کید هندی:

ز دیدار و چهرش خرد بگذرد همی داستان را خرد پرورد
(همان: ۲۳)

- قیدافه:

زنی بود در اندلس شهریار خردمند و بالشکری بی‌شمار
(همان، ج ۶: ۵۱)

- مریم دختر قیصر روم:

یکی دخترش بود مریم به نام خردمند و با سنگ و با رای و کام
(همان، ج ۸: ۱۱۵)

همان نیز مریم زن هوشمند که بودی همیشه لبانش به پند
(همان: ۱۶۱)

- گردیه خواهر بهرام چوبین:

ز پاک و از پارسایی زن که هم غم‌گسار است و هم رایزن
(همان: ۲۱۰)

ز مرد خردمند بیدارتر ز دستور داننده هشیارتر

(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۸: ۲۱۳)

در شاهنامه کمتر داستانی است که در آن زن، نقشی نداشته باشد (اتحادیه، ۱۳۴۴، ج ۱: ۳۸-۴۸). تنوع و تعدد نقش آفرینی زن در شاهنامه به گونه‌ای است که تقریباً بیشتر نقش‌های زنانه ممکن در یک اجتماع کهن را در برمی‌گیرد که البته در این میان، غلبه با نقش‌های مثبت است (عباسی و قبادی، ۱۳۸۹: ۱۰۹-۱۳۸).

بحث اصلی

۱- فرانک

در کردانی و خردمندی فرانک همین بس که پس از اینکه آبتین به دست کارگزاران ضحاک کشته می‌شود و مأموران درصدد یافتن فریدون هستند، فرانک فرزانه، فریدون را از معرکه به در می‌برد و وی را به نگهبان مرغزاری که گاو برمایه در آن است می‌سپارد:

بدو گفت کاین کودک شیرخوار ز من روزگاری به زنه‌ار دار
پدروارش از مادر اندر پذیر وزین گاو نغزش به پرور به شیر
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۶۳)

پس از سه سال فرانک با هوشمندی بوی خطر را حس می‌کند و سراسیمه نزد نگهبان مرغزار می‌آید.

که اندیشه‌ای در دلم ایزدی فراز آمده است از ره بخردی
(همان)

و فریدون را به مرد دینی در دامنه البرز کوه در هندوستان می‌سپارد و توصیه می‌کند که به نیکی او را پرورده چون:

ببرد سر و تاج ضحاک را سپارد کمر بند او خاک را
(همان: ۶۴)

۲- سیندخت

زن به موجب شاهنامه که زبان گویای فرهنگ و تمدن و آداب و رسوم و تفکر و اندیشه ایرانیان باستان است، در اجتماع، مقام و منزلتی ارجمند داشته، در مقام مادری و همسری، در نگهداری تاج و تخت، آزادی و آزادگی، وطن‌پرستی، شاه‌دوستی، فنون

جنگ و رزم‌آرایی، رایزنی و رسالت و سفارت، شایستگی کامل و حقوقی قابل توجه داشته است (مصاحب، ۱۳۴۸: ۲۹۷).

زال پس از دیدار با رودابه، نگران موافقت نکردن منوچهر و سام با این پیوند است. به رودابه می‌گوید: من تا پای جان ایستاده‌ام و چون نظر رودابه را جویا می‌شود، رودابه در نهایت هوشمندی و شجاعت جواب می‌دهد:

بدو گفت رودابه من همچنین پذیرفتم از داور داد و دیــــن
که بر من نباشد کسی پادشا جهان‌آفرین بر زبانم گوا
جز از پهلوان جهان زال زر که با تخت و تاج است و با زیب و فر
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۰۱)

سیندخت در نوع خود، زنی یگانه است. استحکام شخصیت و کفایت و دانایی او در میان زنان میانه‌سال شاهنامه دارای درخشندگی خاصی است. وقتی می‌خواهد خبر شیفتگی دخترش رودابه را به شوهرش مهرباب بدهد، چون می‌داند که مهرباب خشمگین خواهد شد، با این سخنان زمینه را آماده می‌کند. شوهر از او می‌پرسد که چرا غمگین است و او جواب می‌دهد (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۶):

چنین داد پاسخ به مهرباب باز که اندیشه اندر دلم شد دراز
از این گنج آباد و این خواسته وز این تازی اسپان آراسته
بناکام باید به دشمن سپرد همه رنج ما باد باید شمرد
یکی تنگ صندوق از آن بهر ماست درختی که تریاک او زهر ماست
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۱۶)

و بدین‌گونه ذهن شوهر را برای شنیدن خبر آماده می‌سازد. «مهرباب، پدر رودابه هنگامی که از عشق دختر خود نسبت به زال آگاه می‌شود و خشمگین، این سیندخت همسر او و مادر رودابه است که با دوراندیشی و تدبیر و رازداری از خشم پدر می‌کاهد و با رفتن به نزد سام، رفع اختلاف می‌کند» (بصاری، ۱۳۵۰: ۱۶).

اگر سام یل با منوچهرشاه بیابند بر ما یکی دستگاه
ز کاول برآید به خورشید دود نه آباد ماند نه کشت و درود
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۱۸)

جواب سیندخت به مهراب بسیار خردمندانه و شجاعانه است:

کزین آگهی یافت سام سوار به دل ترس و تیمار چندین مدار
وی از گرگساران بدین گشت باز گشاده شده این سخن نیست راز
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۱۸)

و پس از آنکه مهراب به سیندخت می‌گوید که رودابه را نزد او بیاورد، کاردانی و تیزهوشی سیندخت بیشتر آشکار می‌شود:

بدو گفت: پیمان‌ت خواهم نخست که او را سپاری به من تندرست
(همان: ۲۱۹)

با شنیدن این سخنان، مهراب سخت بر می‌آشوبد:

چو بشنید مهراب بر پای جست نهاده از بر دست شمشیر دست
همی گفت رودابه را رود خون روی زمین برکنم هم کنون
مرا گفت چون دختر آمد پدید بیایستش اندر زمان سر برید
(همان: ۲۱۷)

مهراب که از فاش شدن ماجرای زال و رودابه سخت خشمناک شده، باز هوشمندی سیندخت چاره کار است.

مرا رفت باید همی پیش سام کشیدن مر این تیغ را از نیام
نباید که چون من شوم چاره‌جوی تو رودابه را سختی آری بروی
(همان: ۲۳۷)

پس از آن سیندخت با هدایای درخور آماده رفتن به دربار سام می‌گردد:

چو بر ساخت کار اندر آمد به اسپ چو گردی به کردار آذر گشسب
بیامد گرازان به درگاه سام نه آواز داد و نه برگفت نام
(همان: ۲۳۹)

از این لحاظ زن همپایه مرد است، زیرا برای مرد نیز خردمندی، مهم‌ترین صفت شناخته شده است. زنی که خردمند بود، از تدبیر و رأی نیز برخوردار است. چاره‌گری و زبان‌آوری نیز در برخی از زنان، صفت مقبولی است. نمونه بارز زنان کدبانو و چاره‌گر و سخندان، سیندخت، زن مهراب کابلی و مادر رودابه است. این زن در جریان عشق‌بازی دخترش با زال چنان پختگی و تدبیر به خرج می‌دهد و چنان ظرافت را با زیرکی

می‌آمیزد، که امر مشکل ازدواج زال و رودابه به همت او آسان می‌شود و کشورش از بلایی بزرگ که تا آستانه‌اش آمده، نجات می‌یابد. در این ماجرا، چند صحنه بسیار زیبا می‌بینیم که در آنها لطف و ذوق و فرزانه‌گی سیندخت به خوبی نمونه می‌شود. از جمله صحنه برخورد او با شوهر هنگامی که می‌خواهد خبر عاشقی دخترشان را به او بدهد و صحنه روبه‌رو کردن رودابه با پدرش مهراب و صحنه روبه‌رو شدن با سام و گفت‌ووشنود با او (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۶).

سیندخت به صورت ناشناس به نزد سام می‌رود و پس از رایزنی‌های قابل‌تحسین، دل وی را نرم می‌کند و چون سام از وی چند و چون ماجرای زال را می‌پرسد، سیندخت ابتدا از وی پیمان می‌گیرد:

یکی سخت پیمان‌ت خواهم نخست که لرزان شود زو بر و بوم و رُست
که از تو نیاید به جانم گزند نه آنکس که بر من بود ارجمند
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۴۱)

و سپس خود را معرفی می‌کند:

که من خویش ضحاکم ای پهلوان زن گرد مهراب روشن‌روان
همان مام رودابه‌ی ماهروی که دستان همی جان فشاند بر او
(همان: ۲۴۱)

و پس از آن با حالت انکسار و فروتنی اظهار می‌دارد:

اگر ما گنه‌کار و بدگوهریم بدین پادشاهی نه اندرخوریم
من اینک به پیش توام مستمند بکش کشتنی را و بندی ببند
(همان: ۲۴۲)

سرانجام پس از گفت‌وگوهای فراوان و فرستادن زال به دربار منوچهر و یکرویه شدن کارها، سام موافقت خود را با پیوند زال و رودابه اعلام می‌کند. سیندخت، نمونه برجسته‌ای از عقل و درایت و تدبیر است. وی در کاردانی و هوشمندی، یکی از زنان بی‌نظیر شاهنامه است. «پیمبر زنی بود سیندخت‌نام؛ این زن نقش یک دیپلمات زبان‌آور را بر عهده می‌گیرد که اوج قدرت تدبیر است. او با قدرت استدلال همراه چاشنی عاطفه، از وقوع یک جنگ بزرگ جلوگیری می‌کند» (یزدانفر و شیری، ۱۳۹۵: ۱۷۷-۲۰۱).

مهراب پس از آگاهی از دلدادگی زال و رودابه «از بیم شاهنشاه ایران و از اینکه مبادا

پادشاهی و خانمانش بر سر این عشق و خشم پادشاه ایران از بین برود، دیوانه‌وار قصد جان رودابه را می‌کند. ولی در همه این احوال، سیندخت چون همسری مهربان، کارآموده و مادری فداکار، کارها را با عقل و تدبیر کفایت می‌کند و نخست به رسالت و سفارت نزد سام که به فرمان شاه ایران برای جنگ با مهرباب آمده است می‌رود و پیمان صلح و دوستی با او می‌بندد و پس از اینکه کارها به صلاح راست می‌آید، مهرباب شاد و خندان، رأی و تدبیر سیندخت را می‌ستاید» (مصاحب، ۱۳۴۸: ۲۸۶).

لبش گشت خندان و دل شادمان	چو مهرباب شد شاد و روشن‌روان
بسی چرب گفتار با او براند	گرانمایه سیندخت را پیش خواند
بیفروخت از رایت این ابن تیره جای	بدو گفت کای جفت فرخنده رأی

(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۵۷)

۳- تهمینه

چون سهراب قد می‌کشد و خود را از هم سن و سال‌های خود برتر می‌بیند، از مادر سؤال می‌کند که:

ز تخم کیم وز کدامین گهر چه گویم چو پرسند نام پدر
(همان، ج ۲: ۱۲۵)

تهمینه در کمال افتخار به وی پاسخ می‌دهد:

ز دستان سامی و از نیرمی	تو پور گو پیلتن رستمی
که تخم تو زان نامور گوهر است	ازیرا سرت ز آسمان برتر است
سواری چو رستم نیامد پدید	جهان‌آفرین تا جهان‌آفرید

(همان: ۱۲۵-۱۲۶)

و در ادامه برای اطمینان و آرامش سهراب:

بیاورد و بنمود پنهان بدوی	یکی نامه از رستم جنگجوی
کز ایران فرستاده بودش پدر	سه یاقوت رخشان و سه مهره زر

(همان)

و با دوراندیشی پسر را نصیحت می‌کند:

نباید که داند ز سر تا به بن	بدو گفت کافراسیاب این سخن
-----------------------------	---------------------------

(همان)

و در نهایت احتیاط، برادر خود زنده‌رزم را همراه سهراب جوان می‌فرستد تا رستم و سهراب را در موقع مناسب به همدیگر بشناساند.

۴- گردآفرید

وقتی سهراب به دژ سپید در مرز ایران و توران حمله می‌برد و هجیر را به بند می‌کشد، گزدهم، دختری دارد گردآفرید نام که به رزم سهراب می‌شتابد. «زن شاهنامه در هنگام نیاز و برای پاسداری از خاک کشورش، مستقیم در می‌پوشد و سوار بر اسب در میدان کارزار، برای دفع دشمن شرکت می‌جوید و چون شیری شریزه در برابر دشمن وطن به مبارزه برمی‌خیزد» (ابراهیمیان و دیگران، ۱۳۹۳: ۶-۹) و چون در گیرودار نبرد «بدانست سهراب کو دختر است»، سخت به وی اظهار علاقه می‌کند. جواب گردآفرید فوق‌العاده هوشمندانه و زیرکانه است:

کنون من گشاده چنین روی و موی	سپاه تو گردد پر از گفت‌وگوی
که با دختری او به دشت نبرد	بدینسان به ابر اندر آورد گرد
نهانی بسازیم بهتر بود	خرد داشتن کار مهتر بود
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۱۳۴)	

و اینگونه سهراب را می‌فریبد و پس از اینکه وارد دژ می‌شود، در را می‌بندد و به باره حصار برمی‌آید.

چو سهراب را دید بر پشت زین	چنین گفت کای شاه ترکان و چین
چرا رنجه گشتی چنین بازگرد	هم از آمدن، هم ز دشت نبرد
بخندید و او را به افسوس گفت	که ترکان از ایران نیابند جفت
(همان: ۱۳۶)	

۵- فرنگیس

به روایت شاهنامه، چون سیاوش خواب خویش را برای فرنگیس بازگو می‌کند:

فرنگیس گفت این جز از نیکوی	نباشد یک امشب نگر بغنوی
به گرسبوز آید همی خواب شوم	شود کشته بر دست خاقان روم
(همان: ۳۴۳-۳۴۴)	

و با نوعی فرافکنی و تعبیر معکوس می‌خواهد به سیاوش آرامش بدهد و پس از اینکه احساس خطر می‌کند، خردمندانه به سیاوش مشورت می‌دهد:

فرنگیس گفت ای خردمند شاه مکن هیچ گونه به ما در نگاه
یکی باره گام زن بر نشین مباش ایچ ایمن به توران زمین
ترا زنده باید که مانی به جای سر خویش گیر و کسی را مپای
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۳۴۴)

فرنگیس پس از آنکه از تصمیم افراسیاب مطلع می شود، بی درنگ نزد پدر می شتابد و هوشمندانه وی را از این کار و پیامدهای آن برحذر می دارد.

بدو گفت کای پر هنر شهریار چرا کرد خواهی مرا خاکسار
دلت را چرا بندی اندر فریب همی از بلندی نبینی نشیب
سر تاجداری مَبُر بی گناه که نپسندد این داور هور و ماه
(همان: ۳۵۴)

۶- کتایون

به روایت شاهنامه، یکی از بانوان کاردان و شایسته، کتایون دختر بزرگ قیصر روم است:

یکی بود مهتر کتایون به نام خردمند و روشن دل و شادکام
(همان، ج ۵: ۲۰)

چون کتایون به سن ازدواج می رسد، مطابق رسم قیصر، انجمنی از بزرگان و فرزندان تشکیل می دهد و خواستگاران فراهم می آیند تا کتایون، همسر خویش را برگزیند. که البته هیچ کدام پسند وی نمی افتد. البته در مجلس دیگری که کهتران و فروتران گرد هم آمده اند، چشم کتایون به گشتاسب می افتد و تصمیمش را می گیرد. قیصر از انتخاب دختر، ناخشنود و خشمناک است که با پایمردی اسقف، ماجرا ختم به خیر می شود. گشتاسب به کتایون می گوید که چرا از میان این همه خواستگار، فرد غریبی را برگزیدی! جواب کتایون بسیار جالب است:

چو من با تو خرسند باشم به بخت تو افسر چرا جویی و تاج و تخت
(همان: ۲۲)

قیصر روم پس از دلاوری های گشتاسب و کشتن گرگ و اژدها، انتخاب کتایون را تحسین می کند و فراوان او را می ستاید و این بیانگر خردمندی و تیزهوشی کتایون است.

کتایون در ماجرای رستم و اسفندیار نیز به رغم گفتار تند و تلخ وی برای دومین بار از

سر دلسوزی، پسر را بسیار نصیحت می‌کند.

ز بهمن شنیدم که از گلستان همی رفت خواهی به زابلستان
بیندی همی رستم زال را خداوند شمشیر و کوپال را
ز گیتی همی پند مادر نیوش به تدبیر مشتاب و بر بد مکوش
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۵: ۳۰۶)

که اگر پندهای مادر را شنیده بود، ماجرا از لونی دیگر رقم می‌خورد. بیت‌های زیر نشان از پختگی، درایت و خلوص نیت کتایون است:

که نفرین برین تخت و این تاج باد برین کشتن و شور و تاراج باد
مده از پی تاج، سر را به باد که با تاج، شاهی ز مادر نژاد
پدر پیر گشتست و برنا تویی به زور و به مردی، توانا تویی
سپه یکسره بر تو دارند چشم میفکن تن اندر بلاها ز خشم
چو او بگذرد تاج و تختش تورااست بزرگی و شاهی و بختش تورااست
(همان)

۷- شاپور و کنیزک

روزگاری شاپور ذوالاکتاف به صورت ناشناس و در هیئت بازرگان به روم سفر می‌کند تا از چندوچون کار قیصر آگاهی یابد. در این ماجراجویی، شوربختانه شاپور اسیر و در خانه‌ای تنگ و تاریک در سرای زنان به بند کشیده می‌شود. پس از آن زن قیصر، مراقبت از شاپور را به کنیزک ایرانی تبارش می‌سپارد.

زن قیصر آن خانه را در بستم به ایوان دگر جای بودش نشست
یکی ماهرخ بود گنجور اوی گزیده به هر کار دستور اوی
کز ایرانیان داشتی او نژاد پدر بر پدر برهمی داشت یاد
(همان، ج ۶: ۳۰۳-۳۰۴)

شاپور و کنیزک چون همدیگر را باز می‌شناسند، هم‌قسم می‌شوند که این راز سر به مهر بماند؛ زیرا شاپور را در چرم خر دوخته‌اند، نخست باید چاره آن را جست‌وجو کرد. کنیزک پس از مشقت فراوان و آغشتن چرم خر به شیر گرم در مدت دو هفته، موفق به آزاد کردن شاپور می‌گردد. در ادامه ماجرا، چاره‌گری کنیزک در عملی نمودن نقشه فرار بسیار هوشمندانه و قابل تحسین است:

کنیزک بدو گفت فردا پگاه
یکی جشن باشد به روم اندرون
چو کدبانوی شهر بیرون شود
شود جای خالی و من چاره‌ای
شوند این بزرگان سوی جشنگاه
که مرد و زن و کودک آید برون
بدان جشن خرم به هامون شود
بسازم ترسّم ز پتیاره‌ای
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۶: ۳۰۶)

و سحرگاه بی‌پاکانه نقشه خود را اجرا می‌کند:
چو ایوان خالی به چنگ آمدش
دل شیر و چنگ پلنگ آمدش
دو اسب گرانماه ز آخر ببرد
گزیده سلیح سواران گرد
(همان: ۳۰۷)

و سرانجام شاپور با تدبیر و کمک این کنیزک از بند و زندان رهایی می‌یابد و به سمت ایران می‌تازند.

۸- شیرین

پس از مرگ خسرو پرویز، شیرویه پسر او (پادشاه وقت) دل به شیرین می‌بندد و از او تقاضای ازدواج می‌کند. شیرین با تیزهوشی در مجمعی از بزرگان و سران در حضور پادشاه بر شایستگی و پاکدامنی خود گواهی می‌خواهد و می‌گوید:

به سی سال بانوی ایران بدم
نجمم همیشه جز از راستی
بزرگان که بودند در پیش شاه
که چون او زنی نیست اندر جهان
به هر کار پشت دلیران بدم
ز من دور بد کثی و کاستی
ز شیرین به خوبی نمودند راه
چه در آشکار و چه اندر نهان
(همان، ج ۸: ۳۶۷)

در جای دیگر نیز بزرگان و حاضران، پاکدامنی و پارسایی وی را اینگونه می‌ستایند:
همه یکسر از جای برخاستند
که ای نامور بانوی بانوان
همانا ز هنگام هوشنگ باز
که یارد سخن گفتن از تو به بد
زبان پاسخش را بیاراستند
سخنگوی و دانای روشن روان
چو تو نیز نشست بر تخت ناز
بدی کردن از روی تو کی سزد
(همان: ۳۷۱)

شیرین از اینکه شیرویه خواهان همسری با اوست، با نزدیکان و بندگان خود سخن

می‌گوید و از وی اظهار نفرت می‌کند و پس از آزاد کردن بندگان و بخشیدن دارایی خود به آتشکده به دخمه همسر خود خسرو می‌رود و روی بر روی او نهاده و خود را هلاک می‌کند.

۹- سپینود

روزگاری بهرام به رسولی نزد شنگل هند می‌رود و خود را «برزو» معرفی می‌کند. پس از هنرنمایی‌های بسیار و کشتن گرگ و اژدها، شنگل، دخترش (سپینود) را به زنی به بهرام می‌دهد. وفاداری، همراهی و چاره‌گری سپینود و طراحی نقشه در روزی که همه به جشنگاه رفته‌اند، فوق‌العاده جالب و خواندنی است. سپینود به بهرام می‌گوید:

چو از شهر بیرون شود شهریار به رفتن بیارای و بر ساز کار (فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۸: ۵۸۸)

و پس از آن به همراه بهرام به سمت ایران حرکت می‌کند.

۱۰- مالکه

چون «شاپور نرسی» از دنیا می‌رود، هنوز شاپور چشم به جهان نگشوده است و موبدی «شهروی» نام، تولیت امور را در دست دارد و در همین ایام، طایر غسانی به ایران حمله می‌برد و پس از ویرانگری‌های زیاد، تعدادی از ایرانیان را به اسارت می‌گیرد. عمه شاپور، ذوالاکتاف (نوشه) نیز در بین اسراست. طایر غسانی، «نوشه» را به زنی می‌گیرد و از وی دختری به نام مالکه دارد. «چو شاپور را سال شد بر سه شش» به طایر غسانی هجوم می‌برد و وی را شکست می‌دهد.

حصاری شدند آن سپه در یمن خروش آمد از کودک و مرد و زن (همان، ج ۶: ۲۹۴)

مالکه در این اثنا از دیوار دژ، شاپور را می‌بیند و با زیرکی دایه را نزد وی می‌فرستد.

بگویش که با او ز یک گوهرم هم از تخم نرسی گندآورم
همان نیز با کین ز هم گوشه‌ام که خویش توام، دختر نوشه‌ام
مرا گر بخواهی، حصار آن توست چو ایوان بیایی، نگار آن تست
(همان: ۲۹۵)

در ادامه ماجرا، مالکه با زیرکی از ساقی می‌خواهد که امشب به طایر، می‌ناب و

پیایی بدهد.

برفتند یکسر سوی خوابگاه پرسـتندگان را بفرمود ماه
که تا کس نگوید سخن جز به راز نهانی در دز گشادند باز
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۶: ۲۹۷)

و شاپور با تدبیر و تیزهوشی مالکه، دژ را تسخیر می‌کند و غسانیان به اسارت در می‌آیند.

۱۱- گلنار

یکی از بانوان بسیار کاردان و بی‌باک شاهنامه، کنیزکی است گلنار نام که گنجور اردوان اشکانی است. گلنار روزی به بام برمی‌آید و چهره خندان اردشیر - که آخر سالار اردوان است - را می‌بیند و به وی دل می‌بازد:

چنان بُد که روزی برآمد به بام دلش گشت از آن خرمی شادکام
نگه کرد خندان لب اردشیر جوان بر دل ماه شد جای گیر
به گستاخی از باره آمد فرود همی داد نیکی دهش را درود
(همان، ج ۸: ۱۴۸)

اردوان که در جست‌وجوی طالع اردشیر است، منجمان را نزد گنجور خویش می‌فرستد. گلنار چون متوجه نژاد شاهانه اردشیر و طالع درخشان وی می‌گردد، در نهایت کاردانی و در فرصت مناسب، نقشه گریز با اردشیر را فراهم می‌کند. ماجراهایی از این دست نشان می‌دهد که زنان شاهنامه علاوه بر وفاداری، گستاخی و دلاویزی از ذکاوت و هوشمندی بی‌نظیری برخوردارند.

۱۲- قیدافه

به روایت شاهنامه، قیدافه، «زنی بود در اندلس شهریار - خردمند و با لشکری هوشیار» (همان، ج ۶: ۵۱). قیدافه در کاردانی و درایت و سیاست، یگانه روزگار است. چون آگاهی می‌یابد که اسکندر «ز جدّه سوی مصر بنهاد روی» و به‌زودی به اندلس خواهد آمد، نگارگر چرب‌دستی را مأموریت می‌دهد تا به مصر برود و تصویر روشن و مشخصی از اسکندر ترسیم نماید.

اسکندر از «قیطون» پادشاه مصر درباره قیدافه پرس‌وجو می‌کند. «قیطون» ضمن توصیف پادشاهی قیدافه می‌گوید:

ز گنج و بزرگی و شایستگی از آهستگی هم ز بایستگی
به رای و به گفتار و نیکی گمان نبینی همانند او در جهان
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۸: ۵۲)

پس از آن اسکندرنامه‌ای به قیدافه می‌نویسد و ضمن وعده و وعید از وی درخواست باز و ساو می‌کند:

نیشند پس نامه‌ای بر حریر ز شیر اوژن اسکندر شهرگیر
به نزدیک قیدافه هوشمند شده نام او در بزرگی بلند
(همان، ج ۶: ۵۲)

قیدافه در پاسخ به نامه اسکندر که به وی گفته بود از دارا و فور هندی درس بگیرد که چه بر سرشان آورده است، سخت برمی‌آشوبد و ضمن جواب‌های درشت در پایان نامه می‌نویسد:

تو چندین چه رانی سخن بر گزاف ز دارا شدستی خداوند لاف
(همان، ج ۴: ۵۴)

معمولاً قهرمانان با بهره‌گیری از رایزنی است که بن‌بست‌ها را می‌شکنند و بر سر دوراهی و چندراهی، به گزینش راه توفیق می‌یابند (سرامی، ۱۳۸۳: ۳۳۹).

اسکندر پس از دریافت نامه قیدافه به اندلس لشکرکشی می‌کند و در مسیر به قلمرو پادشاهی به نام «قیران» وارد می‌شود که پسر قیدافه، «قیدروش» داماد اوست و به واسطه قیدافه، بسیار ارجمند و گرامی است و از قضا در کشاکش جنگ، جوانی به نام «شهرگیر»، قیدروش و همسرش را به اسارت گرفته که اسکندر وی را می‌شناسد. «اسکندر، یک نمایش ظاهری ترتیب می‌دهد که در مجلسی قرار باشد به فرمان او قیدروش را بکشند. ولی وزیر که بی‌طقون نام داشته و به جای اسکندر نشسته، واسطه شود و از خون او درگذرد، و بعد از این نمایش، به عنوان سفیر، خود اسکندر عازم دربار قیدافه شود» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۹: ۳۶۸).

در ادامه ماجرا، اسکندر دستور می‌دهد که وی را «بی‌طقون» خطاب کنند. تدابیر، چاره‌گری‌ها و درایت اسکندر و قیدافه، فوق‌العاده آموزنده و اعجاب‌آور است. چون به دربار می‌رسند، «قیدروش» آنچه اتفاق افتاده را برای مادر توضیح می‌دهد و به روشنی

بیان می‌کند که اگر این فرستاده «بیطقون» - که در حقیقت خود اسکندر است - نبود، اسکندر، فیلقوس ما را گردن می‌زد. قیدافه بی‌درنگ رسول را به حضور می‌پذیرد:

به گنجور گفت آن درخشان حریر نبشته برو صورت دلپذیر
به پیش من آور چنان هم که هست به تندی بر او هیچ میسای دست
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۶: ۶۰)

چون تصویر اسکندر را با وی تطبیق می‌کند، با زیرکی درمی‌یابد که فرستاده، خود اسکندر است، اما وانمود می‌کند که او را نشناخته است:

به چهر سکندر نکو بنگرید از آن صورت او را جدایی ندید
بدانست قیدافه کو قیصر است بر آن لشکر نامور مهتر است
فرستاده‌ای کرده از خویشتن دلیر آمده است اندر این انجمن
(همان: ۶۰)

قیدافه پس از اینکه اسکندر را به حضور می‌پذیرد، با خردمندی و صراحت تمام در خلوت به وی خطاب می‌کند:

بدو گفت کای زاده فیلقوس همم بزم و رزم است و هم نعم و بوس
سکندر ز گفتار او گشت زرد روان پر ز درد و رخسان لاژورد
(همان: ۶۲)

و چون اسکندر می‌گوید که من بیطقون هستم، قیدافه بی‌باکانه پاسخ می‌دهد: بدو گفت قیدافه کز داوری لب‌ت را بپرداز کاس‌سکندری
(همان)

اسکندر که راه پیش و پس ندارد و در مخمصه‌ای سخت گرفتار آمده، قدری رجزخوانی می‌کند و قیدافه با لبخندی معنادار و در کمال شایستگی و هوشمندی، وی را نصیحت می‌کند:

تو گویی که دانش به گیتی مراست نینم همی گفت و گوی تو راست
کجا آورد دانش تو بها که آیی چنین در دم ازدها
بدوزی به روز جوانی کفن فرستاده‌ای سازی از خویشتن
(همان: ۶۳)

و ضمن اینکه او را سخت به چالش می‌کشد، به او توصیه می‌کند:

کزین پس نیایی به پیغمبری ترا خاک داند که اسکندری
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۶: ۶۳)

و از اسکندر عهد و پیمان می‌گیرد که به فرزندان وی گزندی نرساند و گوشزد می‌کند که یکی از پسرانم (طینوش)، بسیار سبکسر و داماد (فور) هندی است و چندان به حرف من گوش نمی‌کند و اگر بداند تو اسکندری، در پی کین (فور) برمی‌آید! اسکندر هم متعهد می‌شود که گرد اندلس و فرزندان قیدافه نگردد. در مجلسی هم که با حضور طینوش و قیدروش، پسران قیدافه و اسکندر برگزار می‌شود، طینوش از کوره درمی‌رود و قیدافه بر وی خشم می‌گیرد و وی را از مجلس بیرون می‌فرستد. اما اسکندر «به قیدافه گفت بهتر است او را بازخوانی و دلجویی نمایی. قیدافه پسر را احضار کرد و استمالت نمود» (همان، ۱۳۷۸: ۲۰). سپس زیرکانه دست طینوش را می‌گیرد و تعهد می‌کند که در فرصت مناسب، دست اسکندر را در دست وی بگذارد.

اگر دست او من بگیرم به دست به دست تو آرم به جای نشست
بر آن سان که با او نباشد سپاه نه شمشیر بینی، نه تخت و کلاه
(همان: ۶۶)

حضور قیدافه در داستان اسکندر، رنگ و بوی خاصی به داستان می‌دهد و نقش او تا آنجا مؤثر است که بزرگی و اقتدار اسکندر را در نظر مخاطب کاهش می‌دهد. همه اقدامات این زن از دوراندیشی و هوشمندی او سخن می‌گوید. دستور کشیدن تصویر اسکندر، خلوت کردن با اسکندر و راضی کردن و قول گرفتن از او و نیز اعتماد نکردن به قول اسکندر. از ویژگی‌های دیگر او قدرتمندی و صلابت و اتکا به نفس است که باعث می‌شود هیچ‌گاه در برابر اسکندر قدرتمند، احساس خواری و ذلت نکند و با قدرت در برابر او بایستد و او را از تصمیمش منصرف کند (علینقی، ۱۳۹۰: ۵۹-۸۱).

بی‌ظنون قبل از بدرو با قیدافه به طینوش می‌گوید که برای عملی شدن نقشه باید همراه من بیایی و وی می‌پذیرد. قرار می‌گذارند در بیشه‌ای، بی‌ظنون دست اسکندر را در دست وی بگذارد. قیدافه با کیاست و سیاست، نقشه اسکندر را می‌خواند:

چو قیدافه گفت سکندر شنید به چشم دلش چاره او بدید
بخندید از آن چاره در زیر لب دو رخ را نهان کرد زیر قصب
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۶: ۶۸)

پس از رایزنی قیدافه با بزرگان و رضایت خاطر اسکندر، صلح و آشتی برقرار می‌شود و در ادامه چون به بیشه فرود می‌آیند، ناگهان «طینوش» خود را در محاصره سپاه اسکندر می‌بیند و از وی درخواست می‌کند همان‌گونه که با برادرش «قیدروش» خوش‌رفتاری نموده، نسبت به وی نیز بزرگی فرماید:

سکندر بدو گفت کای شهریار چرا سست گشتی بدین مایه کار
ز من ایمنی، ترس در دل مدار نیازارد از من کسی زان تبار
نگردم ز پیمان قیدافه من نه نیکو بود شاه پیمان‌شکن
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۶: ۷۳)

و سپس طبق تعهدی که کرده بود، دست در دست طینوش می‌نهد و پرده از کار برمی‌دارد و می‌گوید اسکندر، خود من هستم.

تعریف اسکندر از قیدافه در پایان کار، هنگامی که طینوش را به اندلس روانه می‌کند، بسیار جالب و خواندنی است:

به قیدافه گوی ای هشیوار زن جهان‌دار و بینا دل و رای زن
بدارم وفای تو تا زنده‌ام روان را به مهر تو آکنده‌ام
(همان: ۷۴)

۱۳- گردیه

بهرام که در زمان پادشاهی هرمز، پرچم شورش برافراشته است، پس از جلوس خسرو پرویز به تخت سلطنت با بزرگان و فرزندان برای مقابله با خسرو به مشورت می‌پردازد. در همین اثنا خواهرش گردیه وارد محفل رایزنی می‌گردد:

پس پرده نامور پهلوان یکی خواهرش بود روشن‌روان
خردمند را گردیه نام بود غم انجام و آرام بهرام بود
چن از پرده گفت برادر شنید برآشفتم و از کین دلش بردمید
بدان انجمن شد سری پر سخن زوان پر ز گفتارهای کهن
(همان، ج ۷: ۵۹۶)

خواهر بهرام که از پیشنهادها و رایزنی‌های بزرگان ناخشنود است، بسیار سنجیده و خردمندانه برادر را نصیحت می‌کند:

مکن از را بر خرد پادشا که دانا نخواند تو را پارسا
اگر من زنم، پند مردان دهم به بسیار سال از برادر کهام
مده کارکرد نیاکان به باد مبادا که پند من آیدت یاد
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۶: ۶۰۴)

و چون «یلان سینه»، یکی از پهلوانان نامدار بهرام با کنایه به او می‌گوید:

یلان سینه گفت ای گران‌مایه زن تو بر انجمن رای شاهان مزن
که هر مز بدین چنگه بگذرد ز تخت مهی پهلوان برخورد
(همان: ۶۰۵)

گردیه هوشمند به وی پاسخ می‌دهد:

بدو گردیه گفت: دیو سیاه همی دام سازد شما را به راه
مکن بر تن و جان ما بر ستم همی از تو بینم همه باد و دم
بگفت این و گریان سوی خانه شد به دل با برادر چو بیگانه شد
همی گفت هر کس که این پاک زن سخن‌گوی روشن‌دل و رای‌زن
تو گویی که گفتارش از دفتر است به دانش ز جاماست نامی‌تر است
(همان: ۶۰۶-۶۰۷)

بهرام چوبینه که دختر خاقان را به زنی گرفته است، پس از ریزنی با خاقان چین با هم می‌سازند که بنیاد خسرو براندازند. خسرو پرویز که متوجه دسیسه شده، خرد برزین را برای چاره‌گری به دربار خاقان می‌فرستد. خرد پس از اینکه از خاقان ناامید می‌شود، چاره کار را در رفتن به نزد خاتون می‌بیند و به عنوان پزشک، دختر خاقان را مداوا می‌نماید. پس از مدتی خرد برزین به خاتون، همسر خاقان ابراز می‌دارد که کسان و نزدیکان من در بند هستند و این گره با نامه‌ای که به مهر خاقان مزین باشد، گشوده می‌شود. خاتون می‌پذیرد و خرد برزین مهر را به وی می‌دهد تا زمانی که خاقان در حالت مستی خوابیده، نقشه را اجرا کند. پس از آن خرد برزین، «قلون» پیر را با وعده‌های فریبنده و به عنوان رسول دختر خاقان نزد بهرام می‌فرستد تا با نیرنگ، دشنه در پهلوی وی فرو کند. گردیه در همه امور، ممتاز و یگانه است. وی قبل از کشته شدن بهرام، بسیار برادر را نصیحت می‌کند، اما رایزنی‌های خردمندانه وی، سودمند واقع

نمی‌گردد. توصیه‌های بهرام پس از اینکه بر اثر ضربات کارد توسط قلون در بستر احتضار افتاده، بسیار جالب است:

یلان سینه را گفت یکسر سپاه سپردم تو را بخت بیدارخواه
نگه کن بدین خواهر نیکزن ز گیتی بس او مر ترا رای زن
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۸: ۲۰۴)

به روایت شاهنامه، گردیه از منظر شاهان و پهلوانان به صفات زیر ستوده شده است:
رایزن (ص ۲۱۰ ب ۲۷۶۵، ص ۶۰۶ ب ۱۶۸۹، ص ۲۲۸ ب ۳۰۰۹، ص ۲۰۴ ب ۲۶۸۰، ص ۲۱۲ ب ۲۷۸۶ و ص ۲۱۰ ب ۲۷۶۵)، خردمند (ص ۵۹۶ ب ۱۵۶۱ و ص ۲۱۲ ب ۲۷۸۶)، پاکزن (ص ۶۰۶ ب ۱۶۸۹ و ص ۲۱۵ ب ۲۸۴۲)، شیردل (ص ۲۱۵ ب ۲۸۳۶)، روشن‌روان (ص ۵۹۶ ب ۱۵۶۰)، پهلوان (ص ۶۰۰ ب ۱۶۰۷)، چاره‌جوی (ص ۲۱۷ ب ۲۸۶۰)، جهانجوی (ص ۲۱۸ ب ۲۸۷۲)، نیکزن (ص ۲۰۴ ب ۲۶۸۰)، پرهیز زن (ص ۲۳۱ ب ۳۰۴۶)، زن نیکخوی (ص ۲۳۸ ب ۳۱۲۴)، گرانبایه زن (ص ۶۰۵ ب ۱۶۷۲ و ص ۲۲۹ ب ۳۰۱۸)، چاره‌گر (ص ۲۳۸ ب ۳۱۲۵)، ماه لشکرشکن (ص ۲۳۹ ب ۳۱۲۹)، روشندل (ص ۶۰۶ ب ۱۶۸۹)، سخنگوی (ص ۶۰۶ ب ۱۳۸۹)، شیرزن (ص ۲۲۹ ب ۳۰۲۰)، پاکدامن (ص ۲۰۹ ب ۲۷۴۸ و ص ۲۱۰ ب ۲۷۶۶)، پارسا (ص ۲۰۹ ب ۲۷۴۸ و ص ۲۱۰ ب ۲۷۶۵)، غمگسار (ص ۲۱۰ ب ۲۷۶۵)، ناباکزن (ص ۲۲۸ ب ۳۰۰۹)، کدخدای (ص ۲۰۹ ب ۲۷۵۱) و گرد سرافراز (ص ۲۱۴ ب ۲۸۲۱).

خاقان چین پس از کشته شدن بهرام، خاندان «قلون» را به آتش می‌کشد و حتی خاتون، همسر خود را به قتل می‌رساند:

یکایک همه کار او بازجست بدان تا گنه برکه گردد درست
قلون را به توران دو فرزند بود ز هر گونه ای خویش و پیوند بود
چو دانسته شد آتشی برفروخت سرای و همه برزن او بسوخت
دو فرزند او را بر آتش نهاد همه چیز او را به تاراج داد
وزان پس چو نوبت به خاتون رسید ز پرده به گیسوش بیرون کشید
(همان: ۲۰۶)

پس از آن خاقان، برادر خود را برای تسلیت و دلجویی نزد گردیه به مرو می‌فرستد و طی نامه‌ای از وی خواستگاری می‌نماید.

سوی گردیه نامه‌ای بد جدا که ای پاکدامن زن پارسا

همه راستی و همه مردمی سرشتت فزونی و دور از کمی
ز کار تو اندیشه کردم دراز نشسته خرد با دل من به راز
به از تو ندیدم کسی کدخدای بیارای ایوان مارا به رای
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۸، ۲۰۹)

پاسخ گردیه شیردل و دوراندیش به برادر خاقان فوق‌العاده خردمندانه است:
کنون دوده را سر به سر شیون است نه هنگامه این سخن گفتن است
چو سوگ چنان مهتر آید بسر ز فرمان خاقان نباشد گذر
مرا خود به ایران شدن روی نیست زن پاک را بهتر از شوی نیست
اگر من بدین زودی آیم به راه چه گوید مرا آن خردمند شاه
(همان: ۲۱۱)

و سپس با بزرگان به رایزنی می‌پردازد:
وزان پس جوان و خردمند زن به آرام بنشست با رای زن
(همان: ۲۱۲)

و تدبیر می‌کند که به ترکان بتازند و به بزرگان گوشزد می‌کند که:
به گردوی من نامه‌ای کرده‌ام هم از پیش تیمار این خورده‌ام
که بر شاه پیدا کند کار ما بگوید بدو رنج و تیمار ما
(همان)

کاردانی و هوشمندی گردیه فوق‌العاده است؛ از یکسو پاسخ برادر خاقان را به نرمی می‌گزارد و از سوی دیگر نامه‌ای به برادر خود، گردوی روانه می‌کند تا خسرو پرویز را در جریان بگذارد. پس از شکست ترکان، خاقان چین به فرماندهی پهلوانی تَبَرگ نام درصدد جبران شکست برمی‌آید که مجدداً گردیه سپاهیان دشمن را درهم می‌شکند. در همین گیرودار، خسرو پرویز درصدد انتقام خون پدر از دایی‌های خود بندوی و گسته‌هم برمی‌آید. خسرو دستور می‌دهد دست و پای بندوی را بریده، او را به قتل برسانند و کسی را به رسولی نزد گسته‌هم در خراسان می‌فرستد و وی را به دربار فرامی‌خواند. گسته‌هم که نقشه خسرو را خوانده، به سمت گرگان حرکت می‌کند و در چندین جای، لشکریان خسرو پرویز را تارومار می‌کند تا به سپاه گردیه برخورد می‌کند و از یلان سینه می‌خواهد که از گردیه برایش خواستگاری نماید:

یلان سینه با گردیه گفت زن
 ز خاقان کرانه گزیدی سزید
 به گیتی ترا دیده‌ام رای زن
 که رای تو آزادگان را گزید
 تو انگر سپهبد یلی با سپاه
 از او تخمه مانده ویران بود
 دلاور گوی بود فرخ‌نژاد
 یلان سینه او را به گسته‌م داد
 (فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۸: ۲۲۳)

در سوی دیگر ماجرا گردوی، برادر گردویه و خسرو پرویز به رایزنی نشسته‌اند که:
 سوی گردیه نامه باید نبشت
 چو جویی پر از می به باغ بهشت
 (همان: ۲۲۴)

و در اثنای نامه از وی می‌خواهند که:
 نگر تا چگونه کنی چاره‌ای
 که گسته‌م را زیر سنگ آوری
 کزان کم شود زشت پتیاره‌ای
 دل و خانه ما به چنگ آوری
 (همان: ۲۲۴-۲۲۵)

گردوی پیشنهاد می‌کند که:
 یکی رقعہ خواهم برو مهر شاه
 بخوام فرستم زن خویش را
 که چونین سخن نیست جز کار زن
 همان خط او چون درخشنده ماه
 کنم دور از این در، بداندیش را
 به‌ویژه زنی کو بود رایزن
 (همان: ۲۲۵)

گردویه چون نامه شاه را می‌خواند:
 بخواند خط شاه بر پنج تن
 چو بگشاد لب، زود پیمان ببست
 همان پنج تن را بر خویش خواند
 چو شب تیره شد روشنایی بکشت
 از این پنج تن نیز یار آمدند
 نهان داشت زان نامدار انجمن
 گرفت آن زمان دست ایشان به دست
 به نزدیکی خوابگاه برنشاند
 لب شوی بگرفت ناگه به مش
 به بالین آن نامدار آمدند
 (همان: ۲۲۷)

و فردا ماجرا را علنی می‌کند و همه بزرگان بر وی آفرین می‌خوانند. پس از آن

گردیده طی نامه‌ای چند و چون ماجرا را به برادر خود گردوی گزارش می نماید و خسرو پرویز وی را به دربار فرا می خواند و:

بر آیین آن دین مر او را بخواست بپذرفت و با جان همی داشت راست
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۸: ۲۳۰)

در دوره تاریخی شاهنامه، گردیده واقعاً زن خردمند و بی نظیری است. یک مشاور خیرخواه برای برادرش بهرام، یک زن غیرتمند ایرانی در مقابل خاقان چین، یک دلاور لشکرشکن در مقابل و مقابله با بیگانگان و یک زن بی باک در از میان برداشتن گسته‌م و در عین حال بسیار رقیق‌القلب و مهربان که از خسرو می خواهد اهالی ری را بر وی ببخشد.

به من بخش ری را خرد یاد کن دل غمگنان از غم آزاد کن
(همان: ۲۳۸)

نتیجه گیری

شاهنامه علاوه بر اینکه در عرصه های رزم و بزم، شاهکاری بی نظیر است، در زمینه تعلیمات اخلاقی و تربیتی، راه و رسم مملکت داری، آیین نوع دوستی، زندگی فردی و اجتماعی و محافل رایزنی و چاره گیری نیز اثری جاودانه است. داده ها نشان می دهد که هوشمندی زن در شاهنامه علاوه بر نقش ویژه مادر، همسر و معشوقه، در شکل دهی و ساختار قدرت سیاسی و مهمات مملکت داری و نیز تعامل و توازن مؤلفه های رشد و ثبات و یا زوال سلسله های پادشاهی نیز نقش بسزایی داشته است. در شاهنامه فردوسی، ابیات فراوانی از خردمندی، دوراندیشی، رایزنی و مسئولیت پذیری زنان ایرانی به چشم می خورد که معرف مقام و موقعیت ممتاز آنان در سیر تاریخ و تمدن قوم ایرانی است.

از صفات برجسته بانوان در شاهنامه می توان به خردمندی، پاکی و پارسایی، شرمناکی و دلاویزی، بی باکی و دلاوری، کاردانی و چاره گیری، هنرمندی و زبان آوری و به ویژه سیاست و خردمندی اشاره کرد. زنان شاهنامه حتی آنان که غیر ایرانی هستند، جز سودابه و یکی دو تن دیگر، اغلب در وفاداری و فداکاری، حفظ حرمت و استحکام زندگی خانوادگی و صحنه های ملی، یگانه اند و بر روند داستان های شاهنامه، نقشی مؤثر و مثبت دارند. نقش و جایگاه زنان در شئون مختلف زندگی از جمله وفاداری به همسر و تربیت فرزند، دلاوری و فداکاری در صحنه های مخاطره آمیز، دلاویزی و پاک دامنی در

عرصه‌های عشق و دلدادگی، دوراندیشی‌های زیرکانه و رایزنی‌های خردمندانه در مسائل مهم اجتماعی-سیاسی و حتی مملکت‌داری، بسیار برجسته است. آنچه بیش از هر چیز جایگاه و موقعیت درخشان زنان طراز اول شاهنامه را نشان می‌دهد، نقش‌آفرینی‌ها و رایزنی‌های هوشمندانه آنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی سایه به سایه پهلوانان و پادشاهان، در کمال پاکدامنی، درایت و کاردانی است.



منابع

قرآن.

ابراهیمیان، نادر و دیگران (۱۳۹۳) «بررسی مقام و چهره زنان در شاهنامه و ایللیاد»، مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۱۱۱، صص ۶-۹.

اتحادیه، منصوره (۱۳۴۴) «زن در نظر فردوسی»، مجله پیام نوین، دوره هفتم، شماره ۱۱ (پیاپی ۸۳)، صص ۳۸-۴۸.

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰) آواها و ایماها، چاپ چهارم، تهران، یزدان.

----- (۱۳۷۵) سرو سایه‌فکن، چاپ چهارم، تهران، یزدان.

----- (۱۳۸۲) جام جهان‌بین، چاپ اول، تهران، قطره.

----- (۱۳۹۱) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ نهم، تهران، شرکت سهامی انتشار.

اکبری، منوچهر (۱۳۸۰) «شایست و ناشایست زنان در شاهنامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۸، صص ۶۱-۸۱.

باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۸۹) گذار زن از گذار تاریخ، چاپ سوم، تهران، علم.

بضاری، طلعت (۱۳۵۰) «زنان شاهنامه»، تهران، دانشسرای عالی، شماره ۴۵.

خطیبی، ابوالفضل و احمدرضا قائم‌مقامی (۱۳۹۲) «رای و رأی»، نامه فرهنگستان، شماره ۵ و ۶، صص ۲۲۳-۲۴۴.

رستگار فسایی، منصور (۱۳۶۹) ۲۱ گفتار درباره شاهنامه فردوسی، شیراز، نوید.

سرامی، قدمعلی (۱۳۸۳) از رنگ گل تا رنج خار، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.

صرفی، محمدرضا (۱۳۸۳) «مفهوم خرد و خاستگاه‌های آن در شاهنامه فردوسی»، نشریه مطالعات ایرانی، شماره ۵، صص ۶۵-۹۲.

عباسی، حجت و حسینعلی قبادی (۱۳۸۹) «مقایسه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی با ایللیاد و اودیسه هومر»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دوره ششم، شماره ۱۹، صص ۱۰۹-۱۳۸.

علینقی، حسین (۱۳۹۰) «تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان‌های شاهنامه»، فصلنامه زن و فرهنگ، سال سوم، شماره ۹، صص ۵۹-۸۱.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۸) داستان‌های نامور نامه باستان، به اهتمام سید محمد دبیرسیاقی، ج ۲۰، تهران، قطره.

----- (۱۳۹۱) شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

کریستین سن، آرتور (۱۳۳۷) مزدپرستی در ایران قدیم، تهران، شرکت معلمان و مترجمان ایران.

مصاحب، شمس‌الملوک (۱۳۴۸) «زن در شاهنامه»، مجله وحید، سال ششم، شماره ۱۱، صص ۹۴۵-۹۴۹.
نولدکه، تئودور (۱۳۷۹) حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی با مقدمه سعید نفیسی، چاپ پنجم، تهران، نگاه.

ولف، فریتس (۱۳۷۷) فرهنگ شاهنامه فردوسی، تهران، اساطیر.
یزدانفر، ساره و قهرمان شیری (۱۳۹۵) «نقش اجتماعی، موقعیت و مقام زن در شاهنامه فردوسی و هزار و یک شب»، فصلنامه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره چهارم، شماره ۲، صص ۱۷۷-۲۰۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی